



گوشت نمایان دستش آرام بدود و وقتی توانست ببیند، دید که ماهی به پشت خوابیده و شکم نقره فامش از آب بیرون است.» اما نجف دریابندری این‌گونه این بخش را به فارسی برگردانده است: «پیرمرد دلش ضعف می‌رفت و حالش بد بود و چشمش درست نمی‌دید، اما ریسمان نیزه را باز کرد و آن را از لای دست‌های ناسورش آهسته به دریا دواند و وقتی چشمش دید توانست ببیند که ماهی به پشت برگشته است و شکم سفیدش بالا است.»

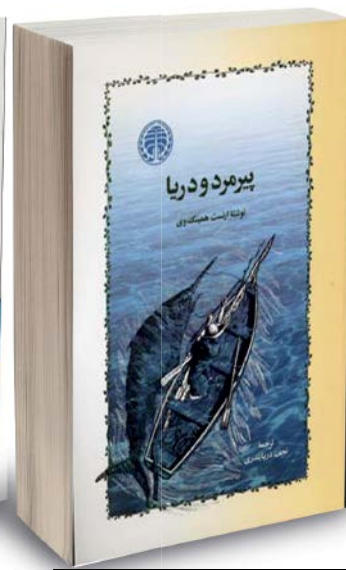
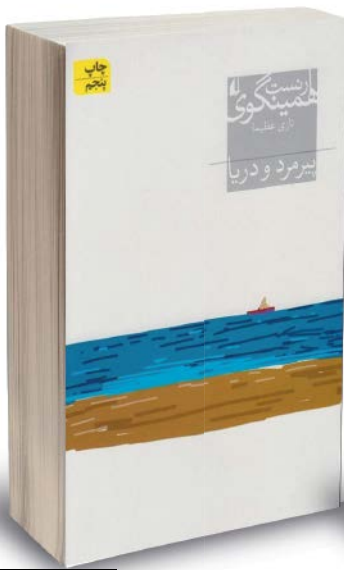


در این مطلب
می‌خواهم مروری
داشته باشم بر دو
ترجمه که از میان
ترجمه‌های دیگر
مشهورترند: ترجمه
مرحوم نجف دریابندری
و نازی عظیمیا

کدام ترجمه؟

اگر از نثر فاخر و شسته‌رفته دریابندری بتوانیم چشم‌پوشی کنیم که برای بسیاری ملاک مهمی است نمی‌توان از ویرایش ترجمه عظیمیا به‌سادگی گذر کرد. نثری که ویراسته نشده و شلختگی آن می‌تواند شما را از خواندن این شاهکار دلسرد کند. علاوه بر این واژگانی که دریابندری در متن به کار برده به‌قدری صیقلی و صاف است که خواننده در خوانش دچار مشکل نمی‌شود این در حالی است که بعضی کلمات ترجمه عظیمیا لبه‌هایی دارند که می‌توانند توی ذوق بزنند و تبدیل به مته شوند.

شاید برخی اصطلاحات دریابندری نامانوس جلوه کند، ولی اگر مقدمه مفصل او را بخوانید بسیاری از این کلمات برایتان مانوس می‌شود. البته نباید از حق گذشت که اگر دنبال ترجمه ساده هستید و نثر پرطمطراقی را طلب نمی‌کنید ترجمه نازی عظیمیا می‌تواند پیشنهاد بهتری برای شما باشد چون او سعی کرده نثر ساده‌ای انتخاب کند و متکلف نباشد. البته این به معنای این نیست که نثر دریابندری متکلف است، بلکه این تلاشی است که عظیمیا انجام داده و این‌که چقدر در رسیدن به این نکته موفق بوده در مواجهه با متن روشن می‌شود، ولی نثر او به نسبت نثر پخته و فاخر دریابندری، شاید نثر ساده‌تری به نظر بیاید، اما لذتی که خواندن ترجمه دریابندری به خواننده منتقل می‌کند بی‌شک در ترجمه عظیمیا یافت نمی‌شود. تنهایی سانتیاگو به‌خصوص در یک‌چهارم پایانی به‌قدری سنگین است که ترجمه عظیمیا نمی‌تواند آن را منتقل کند، ولی ترجمه نجف دریابندری به‌خوبی حس شخصیت را به خواننده منتقل کرده و او را در غم غریبی فرو می‌برد.



۲ ترجمه از رمان مشهور «پیرمرد و دریا» اثر ارنست همینگوی را مرور کرده‌ایم

ارنست دریابندری



حسام آبنوس

دبیر قفسه

بخش از ابتدا و اواخر کار انتخاب می‌کنم و با هم مرور می‌کنیم.

دریای عظیمیا دریای دریابندری؟

نازی عظیمیا در ترجمه بخشی که پیرمرد مشغول توصیف دریاست این‌گونه ترجمه کرده است: «همیشه پیش خود دریا را لامار می‌خواند که در زبان اسپانیایی نامی عاشقانه برای دریاست. گاهی عاشقان دریای پشت سرش بدهم می‌گویند، اما همیشه لحن‌شان طوری است که گویی از زنی حرف می‌زنند. بعضی از ماهیگیران جوان‌تر که به ته طناب‌هایشان گویه‌های شناور می‌بستند و از فروش جگر کوسه پول فراوان به جیب زده و قایق موتوری خریده بودند دریا را ال‌مار که مذکر است می‌نامیدند و طوری از او حرف می‌زدند که گویی از حریف‌شان یا یک محل یا حتی از دشمن‌شان حرف می‌زنند، اما پیرمرد همیشه به دریا چون زنی فکر می‌کرد که ایثار می‌کرد و دریغ می‌داشت و اگر ستمگر ستیزه‌جوی شد دست خودش نبود و تأثیر ماه را بر او چون تأثیر ماه بر زنان می‌دانست.»

نجف دریابندری نیز به این شکل به فارسی ترجمه کرده است: «همیشه در اندیشه‌اش دریا را لامار می‌نامید و این نامی است که در زبان اسپانیایی کسانی که دریا را دوست دارند به دریای می‌دهند. گاه دوستداران دریا به دریا دشنام هم می‌دهند، اما دشنام را همیشه چنان می‌دهند که انگار دریازن است. برخی از ماهیگیران جوان، آنهایی که ریسمان‌هاشان گوی شناور دارد و از پول کلان روزهای رونق بازار جگر تمک قایق موتوری خریده‌اند، دریا را ال‌مار می‌نامند که مذکر است. از دریا همچون یک حریف یا مکان یا حتی دشمن نام می‌برند. ولی پیرمرد همیشه در اندیشه‌اش دریا را همچون زن می‌انگاشت یا همچون چیزی که مهر و قهر می‌ورزد و هرگاه کار زشت یا وحشیانه‌ای از او سرمی‌زند از آن رو است که اختیارش با خودش نیست. می‌پنداشت که مهتاب دریا را می‌گیرد، چنانکه زنان را می‌گیرد.»

دریابندری در مقدمه ترجمه‌اش اشاره کرده که برای اسامی ماهی‌ها به‌گوش بوشهری رجوع کرده و برای مثال او کوسه را بمیک یا دلفین را پیسو در متن معرفی می‌کند. از آن گذشته نثر دریابندری نثر پخته و فاخرتری در قیاس با نثر عظیمیا است که می‌توان تفاوت در نثر را بر اساس سلیقه دسته‌بندی کرد.

بخش دوم مربوط

است به جایی که سانتیاگو با نیزه‌اش به قلب صید زده و مشغول کلنچار رفتن با او است. نازی عظیمیا چنین ترجمه کرده است: «پیرمرد احساس ضعف و بی‌حالی می‌کرد و نمی‌توانست خوب ببیند، اما طناب را باز کرد و گذاشت که از میان

بی‌شک «پیرمرد و دریا» مهم‌ترین و برجسته‌ترین اثر ارنست همینگوی است. این اثر پس از دوره‌ای سکوت بیش از ده سال از سوی همینگوی منتشر شد و توجه بسیاری به سمت خود جلب کرد تا جایی که ویلیام فاکنر که معمولاً درباره آثار نویسندگان دیگر اظهار نظر نمی‌کرد درباره این اثر به اظهار نظر پرداخت و آن را ستایش کرد و نوشت: «زمان ممکن است نشان دهد که پیرمرد و دریا بهترین نوشته همه ما است.» و به واقع نیز همین‌طور است و این اثر به زبان‌های مختلف ترجمه و نقدها و نظرات بسیاری درباره آن نوشته شده است. تفسیرها و رمزگشایی‌هایی که از این اثر انجام شد و تحلیل‌هایی که نشان از عمق این اثر همینگوی داشت؛ سبب شد آخرین اثر منتشر شده در زمان حیات این نویسنده مهم‌ترین اثر زندگی او نیز شود. نویسنده‌ای که آثار بسیاری از او منتشر شده بود و به‌عنوان یک نویسنده جا افتاده، مخاطبانش توقعاتی از او داشتند که با انتشار قصه «سانتیاگو» و جنگی که با طبیعت برای بقا می‌کند، رضایت اکثریت را به دست آورد و توانست تصویر به‌یاد ماندنی از خود به‌جای بگذارد.

درباره این کتاب نوشتن و حرف زدن اتفاق تازه‌ای نیست و من هم دنبال این نیستم که بخوام از قصه و شخصیت و جزئیات داستانی این اثر حرف بزنم، چرا که احتمالاً با یک جست‌وجوی ساده در گوگل بتوانید اطلاعات بسیاری درباره این کتاب به دست بیاورید و تصویری از آن در ذهنتان ترسیم کنید. کتابی که ترجمه‌های متنوعی از آن به زبان فارسی صورت گرفته و هرکسی تلاش کرده ترجمه خودش را از این اثر مشهور ارائه کند. ترجمه‌هایی که بسیاری از آنها مصداق «آب در هاون کوبیدن» هستند و مترجم‌گران قدر «عرض خود برده و زحمت ما داشته»! اما در این مطلب می‌خواهم مروری داشته باشم بر دو ترجمه که از میان ترجمه‌های دیگر مشهورترند: ترجمه مرحوم نجف دریابندری و نازی عظیمیا.

نازی یا نجف؟

بسیاری به قطع و یقین معتقدند ترجمه مرحوم دریابندری بهترین ترجمه موجود از رمان ارنست همینگوی است، ولی برخی برای این باورند که این‌طور نیست و ترجمه نازی عظیمیا را ترجمه بهتری در قیاس با ترجمه دریابندری می‌دانند. برای این‌که نتیجه بهتری بگیریم و بر اساس حدس و گمان یا شنیده‌ها اظهار نظر نکرده باشم، هر دو ترجمه را مطالعه کردم و به مقایسه دست‌زد. هر چند این مطلب هم می‌تواند برخاسته از سلیقه نویسنده باشد، ولی مبنای آن مقایسه هر دو متن است و شما به عنوان خواننده این گزارش می‌توانید خودتان هم قضاوت و نتیجه‌گیری کنید. بد نیست بدانید ترجمه آقای دریابندری از پیرمرد و دریا تیر ۱۳۶۳ منتشر شده و حالا که نجف دریابندری در میان ما نیست ترجمه‌اش ۳۶ ساله شده است؛ ترجمه‌ای که به گفته خودش یعنی مترجم، از آن راضی نیست و آن‌طور که می‌خواسته از آب در نیامده است. ترجمه نازی عظیمیا هم سال ۱۳۵۴ منتشر شده و نشرهای مختلفی آن را منتشر کرده‌اند که من برای مرور به نسخه ترجمه نشر افق آن دسترسی داشتم. برای مرور دو